

اقتصاد سیاسی نظامی‌گری و مداخله نظامی امریکا در افغانستان

محمدعلی شیرخانی*

دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مهدی سبحانی

دانشجوی دکتری گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۱۰ تاریخ تصویب: ۹۲/۶/۱۹)

چکیده:

ده سال از مداخله نظامی امریکا در افغانستان که هدف از آن مبارزه با تروریسم اعلام شده بود، می‌گذرد. طی این مدت نه تنها تروریسم ریشه‌کن نشده، بلکه فزونی یافته است. درحالی‌که امریکا هدف از مداخله نظامی خود در افغانستان را مبارزه با تروریسم می‌داند، برخی از آن به عنوان ابزار استراتژی کلان امریکا برای سیطره بر جهان یاد می‌کنند. این پژوهش در پاسخ به این پرسش که دلیل اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان چیست و افغانستان چه مزیتی دارد که ایالات متحده هزینه‌های زیادی را در آن صرف کرده است؟ این فرضیه را مطرح ساخته و به بررسی آن پرداخته است که «دلیل اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان، ناشی از منافع مجتمع‌های صنعتی- نظامی ایالات متحده در ایجاد بحران و نظامی‌گری است».

واژگان کلیدی:

افغانستان، تروریسم، مجتمع‌های صنعتی- نظامی، مداخله نظامی، نظامی‌گری

طرح مسئله

استفاده از نیروی نظامی برای دستیابی به منافع اقتصادی در آنسوی مرزهای ملی همواره در طول تاریخ از جانب امپراتوری‌های گذشته نظیر فرانسه، هلند، انگلستان و قدرت‌های برتر همچون ایالات متحده آمریکا در دوره‌های اخیر صورت گرفته است. جان مینارد کینز^۱، اقتصاددان انگلیسی، معتقد بود «در شرایطی که قدرت خرید کافی نباشد، دولت باید پول خرج کند تا اقتصاد را کد تکان خورده و تقاضا فعال شود. از این منظر هزینه‌های بالای نظامی باعث ایجاد اشتغال و نیز کسب منفعت برای بسیاری از پیشه‌ها می‌شود». این دیدگاه به «کینزینسم نظامی»^۲ شهرت یافته است (http://en.wikipedia.org/wiki/Military_Keynesianism). تجارب آلمان نازی در دهه ۱۹۳۰ و تجارب آمریکا در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن، نقش هزینه‌های نظامی در ایجاد اشتغال، کاهش بیکاری و افزایش قدرت خرید مردم را نشان می‌دهد (ازغندی، ۱۳۶۲، ص ۶۷-۵۳).

اما در سال‌های اخیر به‌ویژه پس از جنگ سرد، دستاوردهای اقتصادی ناشی از عملیات نظامی برون‌مرزی ایالات متحده توجیه‌پذیر نیست. باور حاکم که شالوده‌تصمیم‌گیری ایالات متحده در لشکرکشی به عراق را تشکیل داد، برخوردار از این کشور از ذخایر غنی زیرزمینی به‌ویژه نفت بوده است (دهشیار، ۱۳۸۹، ص ۹۵). مقایسه درآمدهای حاصل از نفت عراق برای ایالات متحده در قبال هزینه‌های پنتاگون (یک دلار درآمد در قبال ۵ دلار هزینه)، ادعای مربوط به عملیات نظامی آمریکا در عراق را پرابهام و مشکوک می‌سازد (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۰۲).

ابهامات در خصوص انگیزه‌های اقتصادی لشکرکشی‌های فرامرزی ایالات متحده وقتی بیشتر می‌شود که عملیات نظامی آمریکا در افغانستان را مدنظر قرار دهیم. درحالی‌که رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حدود ۳ هزار کشته و ۱۶ میلیارد دلار برای آمریکا هزینه داشت، عملیات نظامی آن کشور در عراق و افغانستان تا پایان سال ۲۰۱۱، ۱/۱ تریلیون دلار هزینه مادی داشته است (Pollin & Garrett-Peltier, December 2012). ایالات متحده آمریکا هدف اصلی عملیات نظامی خود را در افغانستان «مبارزه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر» اعلام کرده است. درعین‌حال، برخی نسبت به این هدف با دیده تردید می‌نگرند و آن را دستاویزی برای اهداف بلندمدت آن کشور، یعنی تسلط آمریکا بر نقاط استراتژیک جهان می‌دانند (صفوی، ۱۳۸۹). افزون‌براین، دیدگاه دیگری هم وجود دارد که «مبارزه با تروریسم» و «موقعیت استراتژیک افغانستان» را علت مداخله نظامی آمریکا در افغانستان نمی‌داند، بلکه علت اصلی را در درون ایالات متحده آمریکا جستجو کرده، نیروی مؤثری را معرفی می‌کند که تشویق‌کننده

1. John Maynard Keynes.
2. Military Keynesianism.

جنگ و نظامی‌گری آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بوده است. این نیروی تعیین‌کننده، بهره‌برداران پرنفوذ از توسعه نظامی و منافع جنگ یا همان «مجموع‌های صنعتی - نظامی»^۱ هستند که آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در نطق خداحافظی خود در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ نسبت به آن هشدار داده بود (Eisenhower's Farewell Address to the Nation). وجود دیدگاه‌های متفاوت درباره مداخله نظامی آمریکا در افغانستان این پرسش را ایجاد می‌کند که دلیل اصلی مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان چیست و افغانستان چه مزیتی دارد که آمریکا علاوه بر صرف هزینه‌های زیاد مالی، تلفات جانی زیادی را در آن متحمل شده و بعد از گذشت ۱۰ سال در پی استمرار حضور نظامی خود در آن کشور است؟ این پرسش اساسی پژوهش حاضر است.

بررسی ادبیات موضوع

با توجه به موضوع این پژوهش، مروری بر دو حوزه پژوهشی اقتصاد سیاسی نظامی‌گری و مداخله نظامی آمریکا در افغانستان ضروری می‌نماید.

ادبیات موجود در زمینه اقتصاد سیاسی نظامی‌گری، بیشتر نقش عامل نظامی‌گری و سرمایه‌گذاری دولت در این بخش را به عنوان محرکی برای اشتغال و رشد اقتصاد در حال رکود، موضوع توجه قرار می‌دهد. یکی از منابعی که در این خصوص محققان به آن استناد کرده‌اند، کتاب *نخبگان قدرت* (میلز، ۱۳۸۳) اثر سی‌سی میلز است. میلز معتقد است، رابطه سازمان‌های اجرایی با صاحبان صنایع بزرگ، ارتباط تنگاتنگی با فرآیند نظامی‌شدن اقتصاد آمریکا و تعیین خطمشی سیاست خارجی و امنیتی این کشور دارد. این کتاب منبع مناسبی برای بررسی رابطه نظامی‌گری و منافع مجتمع‌های صنعتی - نظامی صنعتی آمریکا است، اما به نظامی‌گری‌های آمریکا در دهه‌های اخیر توجهی نکرده است. دومین منبعی که در خصوص اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا می‌توان به آن اشاره کرد، کتاب *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا* (حسین‌زاده، ۱۳۸۹) اثر اسماعیل حسین‌زاده است. این کتاب به نظامی‌گری آمریکا در عراق توجه نشان داده، استدلال می‌کند که آمریکا نه به دلیل نفت و یا مسائل بشردوستانه، بلکه به واسطه تأمین منافع «مجموع‌های صنعتی - نظامی» خود به عراق حمله کرده است. این کتاب یکی از منابع خوب اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا محسوب می‌شود، اما از آنجا که هیچ اشاره‌ای به افغانستان نمی‌کند، نمی‌تواند پاسخگوی پرسش اصلی این پژوهش باشد. منبع سوم، کتاب *مجتمع: چگونه ارتش به زندگی روزمره آمریکاییان هجوم می‌آورد* (Turse, 2008) به قلم نیک تورس است. تورس نشان می‌دهد که چگونه هزینه‌های سنگین پنتاگون اقتصاد آمریکا را

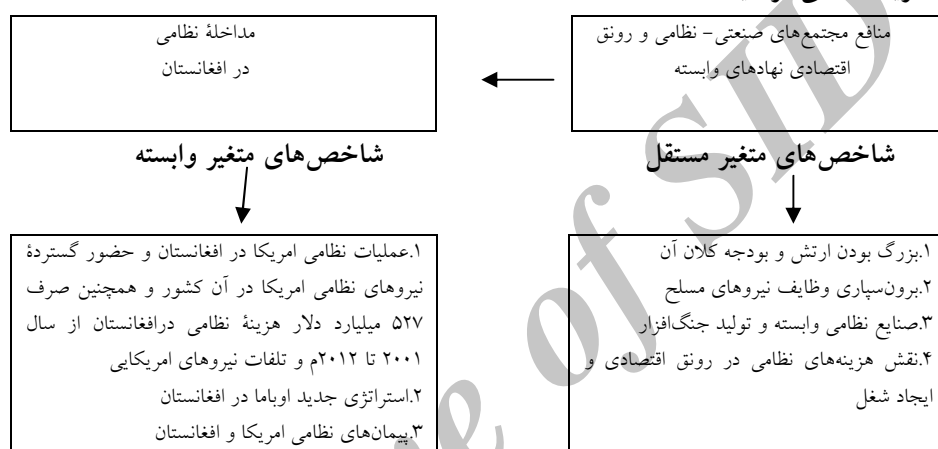
1. Military-Industrial Complex(MIC).

تحت تاثیر قرار داده است و چگونه مجتمع‌های صنعتی - نظامی هر روز به زندگی امریکاییان هجوم می‌آورد. این کتاب رابطه میان نظامی‌گری و اقتصاد را با آمارهای نوین به خوبی تشریح می‌کند و اشاراتی نیز به جنگ افغانستان دارد و می‌تواند بخشی از پرسش اصلی را پاسخ دهد، اما روی افغانستان متمرکز نمی‌شود.

منبع چهارم، گزارش مرکز تحقیقات اقتصادی و سیاست (Baker, 2007) با عنوان *تأثیر اقتصادی جنگ عراق و هزینه‌های بالای نظامی* است که دین بیکر در سال ۲۰۰۷م تهیه کرده است. بیکر در این گزارش، تأثیر مثبت کوتاه‌مدت و تأثیرات منفی بلندمدت جنگ بر اشتغال را بررسی کرده است. این گزارش مفید است، اما بر عراق تمرکز دارد. منبع دیگری که رابطه نظامی‌گری را با اقتصاد بررسی کرده، کتاب *پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ* (کندی، ۱۳۸۵) نوشته پل کندی است. از نظر کندی، ثروت برای حفظ و تداوم نیروی نظامی الزامی است و نیروی نظامی نیز برای کسب و تحصیل ثروت ضروری است، اما اگر بخش عظیمی از منابع کشور به جای آنکه در راه تولید ثروت به کار افتد، صرف تحقق اهداف نظامی گردد، بی‌تردید در درازمدت موجب تضعیف قدرت ملی می‌شود. از این کتاب می‌توان در ارزیابی پیامدهای نظامی‌گری امریکا در افغانستان بهره برد. منبع ششم، گزارش انستیتوی تحقیق سیاسی اقتصادی^۱ دانشگاه ماساچوست امریکا در سال ۲۰۱۱م با عنوان *تأثیر هزینه‌های نظامی بر اشتغال و اولویت‌های داخلی* Robert and Garrett-Peltier Pollin (Heidi 2001) است. این گزارش سهم سرمایه‌گذاری در بخش‌های نظامی را با دیگر بخش‌ها مثل سلامت، آموزش و اقتصاد سبز در ایجاد اشتغال مقایسه و بررسی می‌کند. در این گزارش به هزینه‌های امریکا در افغانستان اشاره شده، اما پاسخی به پرسش اصلی مقاله داده نشده است. کتاب *نظامی‌گری امریکای جدید* (Andrew Bacevich, 2005) به قلم آندرو باسویچ، منبع بعدی است که دلایل نظامی‌گری امریکا در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵م را بررسی کرده است. در رأس دلایل باسویچ برای نظامی‌گری امریکا و مداخلات نظامی آن کشور و تأسیس پایگاه‌های نظامی متعدد در نقاط مختلف جهان، بزرگ‌شدن ارتش و بودجه کلان پنتاگون قرار دارد که در سال ۲۰۰۵م، ۱۲ درصد بزرگ‌تر از بودجه پنتاگون در زمان جنگ سرد بوده است. کتاب دیگری که عملیات نظامی امریکا در افغانستان را بررسی کرده، *سیاست خارجی امریکا در افغانستان* (فرامرز، ۱۳۸۷)، نوشته فرامرز تمنا است. این کتاب مداخله نظامی امریکا در افغانستان را از دو منظر، مبارزه با تروریسم و اهمیت ژئوپلتیک افغانستان برای امریکا، تحلیل کرده، اما هیچ اشاره‌ای به نقش مجتمع‌های صنعتی - نظامی امریکا برای مداخله نظامی در افغانستان نکرده است.

بررسی دیدگاه‌های مطرح‌شده نشان می‌دهد که در خصوص موضوع این پژوهش و پرسش اصلی آن با خلأ روبه‌رو هستیم. پژوهش حاضر در نظر دارد، با بررسی علت اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان، بخشی از این خلأ را پر کند. فرضیه‌ای که در این پژوهش بررسی شده به شرح زیر است: «علت اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان ناشی از منافع مجتمع‌های صنعتی - نظامی آن کشور در ایجاد بحران و نظامی‌گری است».

تعریف عملی فرضیه:



در صورت تأیید فرضیه، پیش‌بینی می‌شود که احتمالاً مداخله نظامی امریکا به شکل کنترل‌شده در افغانستان ادامه یابد.

بخش اول: مداخله نظامی امریکا در افغانستان و مبارزه با تروریسم

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دو فروند هواپیمای مسافربری خطوط هوایی امریکا به دو برج مرکز تجارت جهانی در نیویورک و یک فروند به ساختمان پنتاگون در ویرجینیا کوبیده شد و نزدیک به سه هزار نفر کشته شدند. هواپیمای چهارم نیز که احتمالاً هدف آن کاخ سفید در واشنگتن بوده، در اطراف پنسیلوانیا سقوط کرده است (www.9-11 Commission gov). پس از این حملات کابینه جنگ برگزار و «جنگ با تروریسم» رسماً اعلام شد. دولت بوش قبل از تحقیق همه‌جانبه پلیس، القاعده را مسئول حملات یاد شده دانست. منابع متعدد امریکایی و گزارش نهایی کمیسیون ۱۱ سپتامبر نیز القاعده و در رأس آن بن‌لادن را طراح و مجری این عملیات معرفی کردند (Pike, 2004) و (Center for Cooperative Research, Jan 3, 2001). القاعده چیست و بن‌لادن چه کسی بود؟ بسیاری معتقدند میان حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و وقایع سال

۱۹۷۹م در افغانستان ارتباط مستقیمی وجود دارد؛ چراکه مظنون اصلی در حمله‌های تروریستی نیویورک یعنی «سازمان القاعده» و «اسامه بن‌لادن» در سایه حمایت^۱ CIA (سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا-سیا) برای نبرد با مهاجمان شوروی در افغانستان به خدمت گرفته شدند (Davies, 1998). در سال ۱۹۷۹م بزرگ‌ترین عملیات پنهانی در تاریخ سیا در افغانستان آغاز شد. حدود ۳۵۰۰ مسلمان از ۴۰ کشور اسلامی در سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۲م با پشت‌گرمی فعالانه سازمان سیا و سرویس اطلاعات بین‌المللی پاکستان (ISI)^۲ به جنگ افغانستان پیوستند. ده‌ها هزار تن دیگر برای آموزش در مدرسه‌های پاکستان از گرد راه رسیدند. «سرانجام بیش از ۱۰۰ هزار تندرو مسلمان خارجی یک راست زیر نفوذ جهاد افغان بودند» (Rashid, 1999). کمک‌های پنهانی آمریکا به مجاهدین افغانی با روی کار آمدن ریگان و امضای دستورالعمل ۱۶۶ امنیت ملی استمرار یافت (Coll, 2004). پس از عقب‌نشینی نیروهای شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹م، این کشور درگیر جنگ داخلی شد. طالبان با حمایت پاکستان در افغانستان قوت گرفت و در سال ۱۹۹۶م به قدرت رسید. رسانه‌های ایالات متحده تأیید می‌کنند که به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶م تا اندازه‌ای نتیجه پشیمانی آن کشور از مجاهدین در جنگ سال‌های ۱۹۸۰م علیه شوروی است (UPI, 2001). رابرت گیتس، رئیس سابق سیا، در خاطرات خود به وضوح کمک سازمان‌های جاسوسی آمریکا به چریک‌های مجاهدین را نشان داده است (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۲۵-۲۶). برژینسکی که در سال‌های حمله شوروی به افغانستان مشاور امنیت ملی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، بود طی مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۸م گفت که «شبکه اسلام مبارز» افغانستان به دست سازمان سیا پدید آمده است (www.globalresearch.ca). دانا روریچر، نماینده جمهوری خواه کنگره، نیز اذعان می‌کند که «حمایت از طالبان همیشه جزء جدایی‌ناپذیر سیاست ایالات متحده بوده و هست» (Rohrbacher, July 12, 2000). پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر نیز بیشتر گزارش‌های خبری بر این نظر بودند که روابط اسامه بن‌لادن و سیا به دوره گذشته یعنی جنگ شوروی-افغانستان مربوط می‌شود (شوسودوفسکی، ۱۳۸۹، ص ۷۹) و اینکه اسامه بن‌لادن با استفاده از ۶۰ میلیارد دلار کمک آمریکا به جنگجویان افغانستان طی سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۸۱م، گروه القاعده را تأسیس کرد (GNU, 2004). از شرح مختصر بالا درمی‌یابیم که القاعده و رهبر سابق آن، بن‌لادن، مولود برنامه‌های سیا در افغانستان بوده است. با این مقدمه، مداخله نظامی آمریکا در افغانستان با هدف مبارزه با تروریسم را از سه منظر بررسی خواهیم کرد:

1. Central Intelligence Agency.
2. Inter Service Intelligence of Pakistan.

نخست، حمله امریکا به افغانستان در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ که کمی پس از گذشت چهار هفته از حملات ۱۱ سپتامبر صورت گرفت. فاصله بسیار کوتاه از زمان حوادث ۱۱ سپتامبر تا حملات گسترده امریکا به افغانستان، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که برنامه‌ریزی برای این حمله از مدت‌ها قبل آغاز شده بود و حوادث ۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی را برای امریکا برای حمله به افغانستان فراهم کرد. «به امریکاییان می‌باوراندند که تصمیم به جنگیدن یک‌مرتبه در شب ۱۱ سپتامبر در پاسخ به حملات و پیامدهای مصیبت‌بار آن گرفته شده بود. مردم کمتر درمی‌یافتند که آوردگاهی پهناور هرگز ظرف چند هفته برنامه‌ریزی و آماده کارزار نمی‌شود. تصمیم به آغاز جنگ و گسیل سربازان به افغانستان مدت‌ها پیش از ۹/۱۱ گرفته شده بود. افسانه «دشمن خارجی» و تهدید «تروریست‌های اسلامی» سنگ بنای رویه نظامی دولت بوش بود و دستاویز حمله به افغانستان و عراق قرار گرفت» (شوسودوفسکی، ۱۳۸۹، صص ۱۵-۱۳). برخی از گزارش‌ها نیز حاکی از آن است که مقامات ایالات متحده در ژوئیه سال ۲۰۰۱ م به نائیک، وزیر خارجه وقت پاکستان، گفته بودند که امریکا با هدف سرنگونی دولت طالبان علیه افغانستان عملیات نظامی خواهد کرد و این عملیات در اواسط اکتبر ۲۰۰۱ خواهد بود (Arney, 2001).

دوم، مقایسه عملیات تروریستی القاعده در قبل و بعد از شروع جنگ با تروریسم نشان می‌دهد که عملیات تروریستی پس از «استراتژی جنگ علیه ترور» بیشتر شده است. «از ۱۹۹۳ تا حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، القاعده در سراسر جهان پنج حمله عمده صورت داده بود؛ اما در دو سال پس از آن ۱۷ مورد بمب‌گذاری اتفاق افتاده است» (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۱۵۷). بنابراین گزارش‌های وزارت امور خارجه امریکا در سال ۲۰۰۶ م تعداد حملات تروریستی در سراسر جهان تقریباً چهارده هزار مورد بوده که نسبت به یازده هزار مورد سال ۲۰۰۵ م، افزایش یافته است (راتکاف، ۱۳۸۹، ص ۲۵۵). میان سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۶ در کل جهان ۳۰۹۳۶۵ نفر بر اثر حملات تروریستی، کشته، مجروح یا دزدیده شده‌اند که سهم عراق از این تعداد ۱۳۳۸۸۶ نفر معادل ۴۳ درصد و سهم افغانستان ۳۰۰۷۸ نفر معادل ۹/۷ درصد از کل جهان بوده است. سهم عراق از ۵۲ درصد در سال ۲۰۰۶ م به ۳۰/۳ درصد در سال ۲۰۱۰ رسید؛ در حالی که افغانستان از ۴/۷ درصد در سال ۲۰۰۶ به ۱۸/۱ درصد در سال ۲۰۱۰ م رسیده است (Cordesman and Burke, Jan 3, 2012).

سوم، طالبان که در سال ۲۰۰۱ پس از عملیات نظامی امریکا سقوط کرد، اکنون ۵۰ درصد از خاک افغانستان را در اختیار دارد. در سال ۲۰۰۳ م (۲ سال بعد از سقوط طالبان) طالبان از ۳۶۴ بخش جغرافیایی افغانستان تنها ۳۰ بخش را در دست داشت؛ در حالی که این تعداد امروزه به ۱۶۰ بخش می‌رسد (دهشیر، ۱۳۸۹، ص ۱۰۳). بر اساس آمارهای رسمی طی ۱۰ سال گذشته، ۲۸۵۰۰ تن از مردم عادی افغانستان کشته و بیش از ۵۰ هزار تن مجروح شده‌اند. نیروهای ناتو

نیز طی همین مدت ۲۷۰۰ نفر کشته داده که ۷۱۱ نفر آنها مربوط به سال ۲۰۱۰، و ۵۶۰ نفر مربوط به سال ۲۰۱۱ بوده‌اند (Cordsman, 2012 and www.afghannews.ir). براساس گزارش دبیرکل سازمان ملل، ناامنی‌ها در افغانستان در سال ۲۰۱۱م به نسبت سال قبل از آن ۲۱ درصد افزایش یافته است. طبق این گزارش در هر ماه در افغانستان یک هزار و نهصد و پنج رویداد امنیتی به وقوع پیوسته است (Report of Secretary General, September 2011). بر اساس نظرسنجی به عمل آمده از سوی صندوق آسیا در سال ۲۰۱۱م، ناامنی (شامل حملات، خشونت و تروریسم) بزرگ‌ترین مشکل افغانستان است (Asia Foundation, 2011). آمارهای مربوط به تولید و قاچاق مواد مخدر، به عنوان یکی از منابع اصلی درآمد تروریسم در افغانستان، نیز حکایت از رشد روزافزون آن دارد. بر اساس گزارش‌های دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل (UNODC)، کشت و تولید مواد مخدر در افغانستان از ۱۸۵ تن در سال ۲۰۰۱ به ۵۸۰۰ تن در سال ۲۰۱۱م رسیده است. بر اساس این گزارش، کشت مواد مخدر در افغانستان در سال ۲۰۱۱ به نسبت سال قبل از آن ۱۳۳ درصد رشد داشته است (www.unodc.org).

بررسی‌های بالا ادعاهای دولتمردان امریکایی را مبنی بر اینکه مداخله آنان در افغانستان با هدف مبارزه با تروریسم بوده است، توجیه‌ناپذیر می‌کند. از این رو، به عنوان جمع‌بندی این بخش می‌توان این‌گونه ارزیابی کرد که امریکا برای مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله کرد، اما ویژگی‌ها و نتایج این مداخله نظامی تردیدهای جدی را در خصوص هدف اعلام شده ایالات متحده مبنی بر اینکه «مبارزه با تروریسم دلیل اصلی مداخله نظامی امریکا در افغانستان بوده است، ایجاد می‌کند.

بخش دوم: مداخله نظامی امریکا در افغانستان و موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان

منطق غالب در سیاست خارجی امریکا بعد از جنگ جهانی دوم برتری‌جویی بوده است (کالاها، ۱۳۸۷، ص ۶۲-۵۵). این منطق جایگاه خود را در تمام کابینه‌های ایالات متحده حفظ کرد و نفوذ جدی در اندیشه حاکم بر کابینه جورج بوش دوم که «طرح سده جدید امریکایی»^۱ را مطرح کرد، داشت. بررسی سند «بازبینی استراتژی دفاعی»^۲ امریکا در سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که منطق برتری‌جویی همچنان رویه حاکم بر سیاست خارجی آن کشور است (Strategy.comwww.Defense). این منطق باعث شد تا برخی از پژوهشگران، نظامی‌گری امریکا در نقاط مختلف جهان از جمله افغانستان را در راستای اهداف برتری‌جویانه آن کشور در نقاط استراتژیک جهان استدلال کنند. از نظر این محققان، افغانستان اگرچه محصور

1. The Project for a new American Century.
2. Defense Strategy Review .

در خشکی است، مکمل جغرافیایی - راهبردی همسایگانش است و اصولاً کشوری که دارای موقعیت راهبردی باشد، به ناچار بخشی از راهبردهای نظامی به‌شمار می‌رود (www.khorasanzameen.net). از نظر این پژوهشگران، حضور پایدار در افغانستان این امکان را به ایالات متحده می‌دهد که هم‌زمان نه تنها حوزه نفوذ رقبا و مخالفان خود در همسایگی افغانستان را محدود کند، بلکه در صورت نیاز علیه آنان اقدام نماید. از این نظر امریکا در لشکرکشی به افغانستان اهداف سیاسی - امنیتی و اقتصادی زیر را تعقیب می‌کند (Oliker and Shapak, 2005):

نخست، در بعد سیاسی و امنیتی، اساساً تسلط بر افغانستان تسلط بر منطقه‌ای است که نظارت بر چین، روسیه و ایران و مهار این کشورها را تسهیل می‌کند (Blank, 2007). ایالات متحده تاکنون ۱۶ سازمان اطلاعاتی - امنیتی در افغانستان تأسیس کرده که مأموریت اصلی آنها عملیات جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات از کشورها و مناطق پیرامون افغانستان بوده است (http://peace-ipsc.org). مسائل قومی و مذهبی در افغانستان این امکان را به امریکا می‌دهد تا در امور کشورهای همسایه افغانستان دخالت کند.

دوم، همسایگی افغانستان با آسیای مرکزی به عنوان دومین منبع انرژی در جهان، وجه ممتاز دیگر موقعیت ژئوپلتیک افغانستان برای امریکا است (Fisher, 2002). در بعد اقتصادی، امریکا به دنبال کنترل منابع انرژی و انتقال آن و همچنین خطوط مواصلاتی برای دورزدن ایران و روسیه است (http://peace-ipsc.org). افغانستان همچنین با «دالان جاده ابریشم» که قفقاز را به مرز باختری چین وصل می‌کند، هم‌مرز است. «راهبرد جاده ابریشم» که کنگره ایالات متحده آمریکا آن را تصویب کرده، برنامه‌ای برای انتقال انرژی آسیای مرکزی با نادیده‌انگاشتن مسیرهای ترانزیتی روسیه، ایران و چین از سوی امریکا است (www.gpo.gov). تنها کشوری که امریکا از طریق آن می‌تواند انرژی این منطقه را به خارج از آن منتقل کند و دو کشور ایران و روسیه را دور بزند، افغانستان است. نمونه این اقدام «خط لوله ترانس افغان» موسوم به تاپی (ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و هند) (TAPI) است که در نظر دارد گاز ترکمنستان را به پاکستان و هند منتقل کند.

صرف‌نظر از مواردی که در بالا به عنوان دلایل اهمیت افغانستان برای امریکا شمرده شد، توجه امریکا به این کشور در طول تاریخ یکسره فرصت‌طلبانه بوده است. هرچند این دلایل مهم افغانستان را در سیاست‌های راهبردی امریکا ممتاز می‌سازد، اما نمی‌تواند دلیل اصلی حضور پرهزینه نظامی امریکا در افغانستان باشد.

1. Silk Road Strategy(SRS).
2. Turkmenistan, Afghanistan, Pakistan, India.

بخش سوم: مداخله نظامی امریکا در افغانستان و منافع مجتمع‌های صنعتی - نظامی

نام «مجتمع‌های صنعتی - نظامی» را اولین بار آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت امریکا، در ۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ در سخنرانی خداحافظی‌اش به عموم مردم معرفی کرد. در سال‌های آغازین جنگ سرد، فکر تازه‌ای در ضمیر امریکاییان و برنامه‌های دولت این کشور ریشه دواند و آن «اقتصاد جنگ دائمی»^۱ بود. اقتصاد مبتنی بر جنگ دائمی، سازماندهی اقتصاد با هدف گریز از رکود پیامدهای جنگ بود (Wikipedia.org). جنگ سرد و تبلیغ تهدید حاصل از مناقشات با اتحاد شوروی، زمینه توجیهی تداوم شرایط جنگ دائمی را فراهم ساخت تا در سایه آن امریکا بتواند به لحاظ حجم هزینه‌های دفاعی، دوران بی‌سابقه‌ای را آغاز کند. وقتی جنگ سرد فروکش کرد، منطق جنگ دائمی بار دیگر طنین انداخت. امریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در تب و تاب یک واکنش ملی افراطی، «جنگ علیه ترور» را آغاز کرد. صدها میلیارد دلار در چارچوب یک بودجه نظامی سرسام‌آور، مستقیماً به جیب تدارک‌کنندگان وسایل نظامی و پیمانکاران دفاعی ریخته شد. بررسی شمار شاغلان پیشین در نیروهای مسلح در برخی از شرکت‌های بزرگ، ارتباط نخبگان ارتش با نخبگان اقتصاد و سیاست را پس از جنگ جهانی دوم تاکنون نشان می‌دهد. افراد به‌طور دائم در بین شرکت‌ها و دنیای نظامی‌گری در حال رفت و آمد بوده‌اند (میلز، ۱۳۸۸، ص ۲۱). تشدید روابط خصوصی میان نظامیان و گروه‌های قدرتمند و دارای نفوذ اقتصادی، فقط به معنی تسریع و آسان‌کردن زمینه عقد قراردادهای یک‌طرفه و سوداندوزی بیشتر نیست، بلکه در پس پرده این روابط خصوصی و همچنین افزایش روزافزون بودجه نظامی ایالات متحده، اقتصاد مبتنی بر جنگ دائمی و تفکر و اندیشه نظامی‌گری نهفته است. اندیشه‌ای که بنیان مداخله‌های نظامی امریکا در نقاط مختلف جهان از جمله افغانستان را تشکیل می‌دهد. شاخص‌هایی که به واسطه آنها می‌توان مداخله نظامی امریکا در افغانستان را از منظر منافع مجتمع‌های صنعتی - نظامی تبیین کرد به شرح زیر است:

نخست، بزرگ بودن ارتش و بودجه کلان آن. امروزه شمار افراد نیروهای مسلح امریکا که در آستانه جنگ جهانی دوم ۱۳۹۰۰۰ نفر بود، بیش از ده برابر شده است (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۰). براساس «گزارش ساختار پایگاهی»^۲ وزارت دفاع امریکا در سال ۲۰۱۲، پنتاگون در حال حاضر ۱/۵ میلیون پرسنل نظامی را در ۴۵۴۵ پایگاه داخلی و ۶۶۶ پایگاه خارجی مستقر کرده است. براساس این گزارش، وزارت دفاع امریکا دارای ۵۵۵/۰۷۴ تأسیسات و امکانات

1. Permanent War Economy.
2. Base Structure Report .

(ساختمان‌ها، ابنیه و بناهای طولی)^۱ است که از این تعداد ۱۰۳/۲۷۰ مورد آن در پایگاه‌های امریکا در ۴۰ کشور دنیا قرار دارند. ارزش مادی این تأسیسات ۸۴۷/۵۵ میلیارد دلار برآورد شده است. شمار پایگاه‌ها و تأسیسات برون‌مرزی، شامل پایگاه‌هایی با هزینه کمتر از ۱۰ میلیون دلار نمی‌شود (Department of Defense, FY2012). نکته قابل توجه این است که در گزارش ساختار پایگاهی وزارت دفاع امریکا، نامی از پایگاه‌های نظامی امریکا در افغانستان و عراق برده نشده است. «در افغانستان جهش در سرعت پایگاه‌سازی به این صورت بود که تا ۲۰۱۰م، ایالات متحده و متحدانش در ائتلاف، حدود چهارصد پایگاه- از بسیار کوچک تا بسیار بزرگ- را در آن کشور در اختیار داشتند» (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۱۶۹).

از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۰م، مجموع بودجه‌های نظامی امریکا به ۸/۷ تریلیون دلار رسید و با وجود فروپاشی شوروی، هزینه‌های نظامی نه تنها کم نشد، بلکه افزایش یافت (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۱۸۸). سطح هزینه‌های نظامی امریکا در سال ۲۰۱۰ به نسبت سال ۲۰۰۱، ۸۱ درصد رشد داشته است. بودجه نظامی امریکا طی سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۰ هر ساله ۵/۳ درصد افزایش یافته است. این در حالی است که بودجه کلی ایالات متحده طی همین سال‌ها ۱/۶ درصد رشد داشته است. سهم بودجه نظامی از تولید ناخالص داخلی میان سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۱ از ۳ درصد به ۴/۷ درصد رسیده است. بودجه نظامی امریکا در سال ۲۰۱۰ به ۶۹۰ میلیارد دلار رسید که ۶۷ درصد بیشتر از بودجه نظامی در سال ۲۰۰۱ است. بیشترین افزایش‌ها در بودجه نظامی طی سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۰۱ مربوط به جنگ‌های افغانستان و عراق است. این دو جنگ در سال ۲۰۱۰، ۱۶۵/۳ میلیارد دلار و طی یک دهه گذشته ۱/۱ تریلیون دلار هزینه دربر داشته است (Pollin & Garret-Peltier, 2011). بودجه نظامی تصویب شده امریکا برای سال ۲۰۱۲ برابر با ۶۹۶ میلیارد دلار بود که ۱۹ درصد بودجه ۳/۷۳ تریلیون دلاری امریکا در سال ۲۰۱۲ میلادی را تشکیل می‌داد (www.farsnews.com). براساس اعلام مؤسسه سیپری^۲، امریکا از نظر هزینه دفاعی با ۴۳ درصد کل بودجه نظامی دنیا، مقام نخست جهان را دارد (www.sipri.org). برپایه گزارش «مرکز حمایت از انرژی دفاعی»^۳ امریکا، سوخت مصرفی پنتاگون معادل روزانه ۳۶۵ هزار بشکه است که با مصرف روزانه مردم سوئیس برابری می‌کند. براساس گزارش پنتاگون، قبل از جنگ علیه ترور، ارتش امریکا ۴/۶۲ میلیارد گالن نفت در هر سال مصرف می‌کرد؛ درحالی‌که پس از ۱۱ سپتامبر و عملیات امریکا در عراق و افغانستان، این رقم به ۵/۴۶ میلیارد افزایش یافت (Turse, 2008).

1. Buildings, Structures and Linear Structures.
2. SIPRI.
3. The Defense Energy Support Center(DESC).

دوم، برون‌سپاری وظایف نیروهای مسلح. جنگ ویتنام تجربه‌ای بود که ایالات متحده به سمت تکیه بر کارفرمایان خصوصی کشیده شد. پس از جنگ ویتنام، استفاده از کارفرمایان برای تأمین حمایت لجستیکی در صحنه‌های نبرد ادامه و افزایش یافت (Dikinson, 2011: 29). اما واگذاری گسترده وظایف نظامی و اطلاعاتی به عاملان شخصی و غالباً گمنام، در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان در سال ۱۹۸۲م با آغاز برنامه «بررسی کنترل هزینه‌ها توسط بخش خصوصی»^۱ آغاز و در دوره کلینتون پیگیری شد. «بعد از یازده سپتامبر بوش و چنی توجه ایدئولوژیک هم بر روندی که کلینتون شروع کرده بود افزودند (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۱۳۷-۱۳۵). در جریان جنگ ویتنام در حالی که تعداد نیروهای نظامی در اوج خودش به ۵۴۰ هزار نفر رسیده بود، ۹ هزار شهروند امریکایی به عنوان کارفرما مشغول بوده‌اند و نسبت کارفرمایان به نیروهای نظامی «یک به شصت» بود. این نسبت در جریان جنگ اول خلیج فارس «یک به ۵۵»، در جریان جنگ بالکان «یک به یک» و نهایتاً در جریان جنگ افغانستان و عراق شمار کارفرمایان از شمار نظامیان فراتر رفت و این نسبت وارونه شد یعنی «دو به یک» (Dikinson, 2011, 24-37). ۸۵ هزار شرکت خصوصی در امریکا وجود دارند که سودهای سرشارشان را به واسطه پیمانکاری با وزارت دفاع آن کشور به دست می‌آورند» (حسین زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۴-۲۰). در حال حاضر (۲۰۱۳)، معادل یک سرباز امریکایی در افغانستان، ۲ نفر از بخش خصوصی قرار دارند که با قرارداد پنتاگون کار می‌کنند. براساس آخرین آمارهای اعلام شده از سوی پنتاگون، فقط در افغانستان ۱۱۳۴۹۱ پیمانکار و ۲۰۳۷۵ پرسنل شرکت‌های امنیتی خصوصی وجود دارند که به پنتاگون خدمت می‌کنند (www.armytimes.com).

سوم، صنایع نظامی و تولید جنگ‌افزار. توسعه علوم و تکنولوژی که زمانی در اقتصاد جاجوش کرده بود، به‌طور فزاینده‌ای بخشی از نظام ارتش شده است؛ حوزه‌ای که در حقیقت اکنون حامی اصلی پژوهش‌های علمی محسوب می‌شود. ۳۵۰ دانشکده و دانشگاه در ایالات متحده ۶۰ درصد بودجه پژوهش‌های پایه‌ای خود را از وزارت دفاع تأمین می‌کنند و وزارت دفاع امریکا در تأمین نیازمندی‌های مالی پژوهش‌های دانشگاهی در امریکا مقام سوم را دارد (حسین زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۴). پنج پیمانکار برتر در امریکا (لاکهید، بوئینگ، نورترپ، جنرال داینامیکز، ری تیون) از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴، سالانه ۱۰ درصد افزایش فروش داشته‌اند (بودجه پنتاگون نیز در حد مشابهی، ۱۱ درصد در همان دوره افزایش داشته است) (راتکاف، ۱۳۸۹، ص ۲۶۶-۲۶۵). «بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ سه شرکت بوئینگ، لاکهید مارتین و نورترپ گرومان ۲۵۷ میلیارد دلار از محل قراردادها با پنتاگون درآمد داشته‌اند» (Turse, 2008).

1. Private Sector Survey on Cost Control .

چهارم، هزینه‌های نظامی به عنوان محرک اقتصاد. این اعتقاد وجود دارد که هزینه‌های بالای نظامی باعث ایجاد اشتغال، و وسیله‌ای مؤثر برای فعال‌کردن تقاضا به هنگام رکود اقتصادی است. زمانی که هیتلر در سال ۱۹۳۳م به قدرت رسید، حدود ۶/۰۸ میلیون بیکار در آلمان وجود داشت. درحالی‌که با سیاست‌های نظامی‌گری وی و سرمایه‌گذاری در صنعت نظامی و تسلیحاتی در سال ۱۹۳۵م، بیکاری از ۹/۲ درصد به ۴/۵ درصد کاهش یافت. تنها با میلیتاریزه‌کردن جامعه بود که هیتلر توانست در سال ۱۹۳۶م مسئله بیکاری را به‌طور اساسی حل کند (ازغندی، ۱۳۶۲، صص ۵۳-۵۲). در سال ۱۹۳۹م مخارج نظامی ایالات متحده ۱/۲ میلیارد دلار و نرخ بیکاری ۱۷/۲ درصد بود. با افزایش مخارج نظامی به ۸۷/۲ میلیارد دلار تا سال ۱۹۴۴م، نرخ بیکاری به ۱/۲ درصد کاهش یافت (Sipri, Year book, 1981:23-24). امروز (تا اکتبر ۲۰۱۲) نرخ بیکاری در آمریکا ۷/۹ درصد است (www.bls.gov). طی سال‌های ۲۰۰۹-۱۹۹۹ تنها ۱/۱ میلیون شغل از سوی بخش خصوصی ایجاد شده، در شرایطی که سهم بخش عمومی از ایجاد اشتغال ۲/۴ میلیون نفر بوده است (www.infowar.com). برای مثال بودجه نظامی ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ معادل ۶۹۰ میلیارد دلار بوده که خود زمینه اشتغال بیش از ۶ میلیون نفر از کارکنان پنتاگون و صنایع غیرنظامی وابسته به آن را فراهم کرده است. (www.peri.umass.edu). طی ۱۰ سال گذشته تولید غیرصنعتی در آمریکا ۱۹ درصد کاهش داشته؛ درحالی‌که تولیدات نظامی ۱۲۳ درصد به نسبت سال ۲۰۰۰ رشد کرده است و تنها بخش تولیدی‌ای که رشد را نشان می‌دهد، تولیدات نظامی است و امروزه اقتصاد نظامی در آمریکا سه برابر بزرگ‌تر از دیگر بخش‌هاست. این وضعیت باعث ایجاد این تلقی در ایالات متحده شده که مجتمع‌های صنعتی-نظامی، محرک اقتصاد آمریکا است (حسین زاده، ۱۳۸۹، صص ۲۴-۲۰).

پنجم، عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و هزینه‌های آن. عملیات نظامی آمریکا در افغانستان با حملات هوایی این کشور در روز ۷ اکتبر ۲۰۰۱ با حمله به شهرهای کابل، جلال‌آباد و قندهار که محل استقرار ملاعمر، رهبر طالبان، بود، آغاز شد. پس از بمباران مواضع طالبان، نیروهای ویژه آمریکا با کمک نیروهای متحد شمال حملات خود را آغاز کردند و حکومت طالبان پس از یک ماه سقوط کرد. ایالات متحده آمریکا تا پایان سال ۲۰۱۱م، ۵۲۷ میلیارد دلار در افغانستان هزینه کرده و به همراه متحدان خود ۷۳ میلیارد دلار هم به دولت افغانستان کمک کرده است (Cordesman, 2012). از بودجه ۶۹۶ میلیارد دلاری آمریکا در سال ۲۰۱۲، ۱۱۵/۵ میلیارد دلار صرف ماموریت‌های فرامرزی آمریکا شده است. لایحه بودجه نظامی آمریکا هرگونه کاهش اختیاری در هزینه‌های نظامی آمریکا در افغانستان را ممنوع، و آن را وابسته به کاهش سطح تهدیدات و بی‌نیازی به عملیات ضروری اعلام کرده است (http://english.ruvr.ru).

ششم، استراتژی اوباما در افغانستان. اوباما که با شعار تغییر در امریکا در سال ۲۰۰۹م روی کار آمد، وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت‌های جدی دولت خود دانست و در ۲۷ مارس ۲۰۰۹ راهبرد جدیدی را در قبال افغانستان اعلام کرد. این راهبرد به «افپاک» معروف شد. استراتژی اوباما «استراتژی ضد شورش» نام گرفت که نیازمند به‌کاربردن انبوه جنگ‌افزارها، سرمایه کلان مادی و سربازان پرشمار در منطقه عملیات بود (دمشیر، ۱۳۸۸، ص ۱۰۳). افزون‌براین، برای نخستین بار در بودجه پنتاگون برای سال ۲۰۱۰ بودجه بیشتری برای جنگ افغانستان در مقایسه با عراق تخصیص داده شد (Tyson, 2009). دولت اوباما در راهبرد جدید، سه هدف را دنبال کرده است: افزایش نیرو، افزایش ظرفیت دولت برای مبارزه با ناکارآمدی، و مذاکره با طالبان (Young and Wilson, 2010). بر اساس این راهبرد، نیروهای امریکایی از ۳۳ هزار نفر به یکصد هزار نفر افزایش یافت. برپاداشتن یک دولت کارآمد در افغانستان، دیگر هدف اوباما در راهبرد جدید وی بود. سالانه بیش از یکصد میلیارد دلار برای جنگ در افغانستان هزینه می‌شود که کمابیش ۷ برابر ارزش تولید ناخالص داخلی افغانستان است (Jones, 2010). افزایش کارآمدی دولت در افغانستان درحالی پیگیری می‌شود که بر اساس گزارش دفتر مبارزه با جرم و مواد مخدر سازمان ملل (UNODC) در ژانویه ۲۰۱۰، افغان‌ها در سال ۲۰۰۹م، ۲/۵ میلیارد دلار رشوه پرداخت کرده‌اند که معادل ۲۳ درصد تولید ناخالص داخلی افغانستان است. این رقم هم‌سطح درآمدهای ناشی از تجارت تریاک در افغانستان است که معادل ۲/۸ میلیارد دلار برآورد می‌شود. بر اساس این گزارش، مواد مخدر و رشوه بزرگترین منابع درآمدی افغانستان به‌شمار می‌آیند (www.Unodc.org, 2010). ایجاد نیروهای نظامی-امنیتی کارآمد در افغانستان نیز از دیگر اهداف راهبردی اوباما در افغانستان است. او وعده داد که تا سال ۲۰۱۴ نیروهای کشورش را از افغانستان خارج سازد. به گفته وی، لازمه این کار ایجاد نیروهای نظامی-امنیتی کارآمد در افغانستان است و برای این اقدام آموزش نیروهای نظامی و امنیتی افغانستان در دستور کار قرار گرفته است. اما از آنجا که در افغانستان همیشه قدرت از حاشیه به مرکز رسیده و دولت و دستگاه‌های نظامی و امنیتی کمتر توانسته‌اند قدرت خود را به بیرون از پایتخت تسری بخشند، نمی‌توان به ایجاد این نیرو چشم امید بست. آنها به‌جای اینکه نیرویی در برابر طالبان باشند، در عمل به خطری برای نیروهای غربی تبدیل شده‌اند (Rosenberg, 2012).

هفتم، پیمان‌های نظامی آمریکا و افغانستان. امریکا تاکنون دو پیمان استراتژیک با افغانستان به امضا رسانده است؛ پیمان نخست در سال ۲۰۰۳م و پیمان بعدی در ماه می سال ۲۰۱۲ میان دو کشور امضا شده است. این پیمان‌ها که مکمل یکدیگرند، به حضور نظامی

1. AFPAC: Afghanistan- Pakistan.

امریکا و ایجاد پایگاه‌های نظامی در افغانستان مشروعیت می‌بخشند. پیمان جدید امریکا و افغانستان این امکان را به ایالات متحده می‌دهد که تا سال ۲۰۲۴م در افغانستان حضور داشته باشد. بر اساس این پیمان، دو کشور موافقت‌نامه امنیتی دیگری را منعقد خواهند کرد که ضامن ایجاد پایگاه‌های نظامی در آن کشور است (<http://president.gov.af>). در همین چارچوب، سخنگوی وزارت خارجه افغانستان در تاریخ ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲ از شروع مذاکرات امریکا و افغانستان برای تنظیم سند همکاری‌های امنیتی بین دو کشور خبر داد (<http://mfa.gov.af/fa/news>). امضای پیمان استراتژیک میان امریکا و افغانستان و آغاز مذاکرات برای انعقاد پیمان امنیتی که مشروعیت‌بخش پایگاه‌های نظامی آمریکا در افغانستان است، باعث خواهد شد تا نیروهای امریکایی تا سال ۲۰۲۴م در افغانستان بمانند و این نشان می‌دهد که امریکا همچنان به نظامی‌گری خود در افغانستان ادامه خواهد داد.

نتیجه

امریکا و متحدانش پس از حمله نظامی به افغانستان، توانستند تعداد زیادی از افراد برجسته القاعده را دستگیر نمایند یا به‌هلاکت برسانند، حکومت طالبان را سرنگون کنند و تمامی تشکیلات طالبان را نابود سازند. باوجوداین، حملات تروریستی هنوز هم ادامه دارد و مردم امریکا همواره دلهره بازگشت دوباره این حملات را دارند (commision.govwww.9-11). بررسی‌ها نشان می‌دهد که مبارزه با تروریسم دلیل اصلی حضور گسترده نظامی امریکا در افغانستان نبوده است. جانسون، نویسنده کتاب *برچیدن امپراطوری می‌گوید: «جنگ با ترور در بهترین حالت فقط یک دلیل جزئی است از این همه استراتژی نظامی‌سازی ما. دلیل اصلی برای ساختن این حلقه پایگاهی امریکا به دور زمین، گسترش امپراطوری و تحکیم سلطه نظامی ما بر جهان است»* (جانسون، ۱۳۹۰، ص ۱۵۸). از سوی دیگر افغانستان از جمله سرزمین‌هایی است که از زمان استقلال امریکا تا سال ۱۹۷۹م (مداخله نظامی شوروی در افغانستان) هیچ‌وقت در چارچوب استراتژی کلان امریکا قرار نداشته و از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار نبوده است. پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دوباره توجه امریکا به این کشور جلب شد. افغانستان این بار شرایطی داشت که می‌توانست در خدمت استراتژی کلان ایالات متحده قرار گیرد. اگر زمانی «کمونیسم» بهترین توجیه‌گر نظامی‌گری امریکا و صرف هزینه‌های کلان پنتاگون بود، این بار «تروریسم» جایگزین آن شد و افغانستان به عنوان «کانون تروریسم» تعریف گردید. صرف‌نظر از اینکه امریکا از مداخله نظامی در افغانستان چه دستاوردهایی داشته است، به‌نظر می‌رسد «جنگ با ترور» و یا تلاش ایالات متحده برای «تثبیت هژمونی» خود، هر دو معلول

عامل قدرتمندی به نام منافع «مجتمع‌های صنعتی - نظامی» باشند که به تعبیر نیک تورس^۱، «زندگی هر روز امریکاییان را مورد هجوم قرار می‌دهد» (Turse, 2008). بیش از شصت سال است که اقتصاد امریکا دچار مخارج فزاینده نظامی بوده است. مخارج نظامی بیش از حد امریکا فقط در مدت کوتاه یا فقط به دلیل سیاست‌های دولت خاصی به وجود نیامده است، بلکه در یک روند بسیار طولانی از یک ایدئولوژی به ظاهر موجه سرچشمه گرفته و اکنون در نظام سیاسی آن کشور جاافتاده است. تاریخ ایالات متحده به نوعی با نظامی‌گری و جنگ گره خورده است؛ حتی سرود ملی امریکا سرودی جنگی است که بر اساس شعری در زمان جنگ ۱۸۱۲م تنظیم شده است. موضوع سرود در مورد پایداری پرچم امریکا در «قلعه مک‌هنری»^۲ در بالتیمور، و اهتزاز آن در برابر توپخانه ناوهای بریتانیا درون «خلیج چساپیک»^۳ در جنگ ۱۸۱۲م علیه بریتانیا است (http://en.wikipedia.org/wiki/The_Star-Spangled_Banner). امریکا از زمان استقلال تا جنگ جهانی دوم در ۶ جنگ بزرگ و ۱۰۴ جنگ کوچک‌تر شرکت داشته است (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۲۰). پس از جنگ جهانی دوم نیز این رویه استمرار یافت. مهم‌ترین جنگ‌هایی که امریکا در آنها درگیری مستقیم داشته است، عبارتند از: جنگ با کره (۱۹۵۰)، لبنان (۱۹۵۸)، ویتنام (۱۹۶۲)، جمهوری دومینیک (۱۹۷۵)، گرانادا (۱۹۸۳)، پاناما (۱۹۸۹)، عراق (۱۹۹۱)، هائیتی (۱۹۹۴)، افغانستان (۲۰۰۱) و دوباره عراق در سال ۲۰۰۳ (عسگری، ۱۳۹۰، ص ۱۰۸). تنها میان سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۸۹، یعنی پس از فروپاشی شوروی، امریکا در ۱۳۴ عملیات نظامی شرکت داشته که بیشتر آنها برای مردم امریکا یک‌سره ناشناخته‌اند. نکته قابل توجه آنکه بسیاری از این درگیری‌ها در دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون رخ داده است که بر چندجانبه‌گرایی و نولیبرالیسم و همچنین پیشبرد منافع امریکا از طریق بازرگانی و سرمایه‌گذاری بدون مانع در چارچوب نهادهای اقتصادی همچون سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی تأکید داشت (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۱۳۰).

این مرور مختصر نشان می‌دهد که نظامی‌گری عنصر پایدار سیاست خارجی امریکا و جایگاه آن کشور در جهان است و مجتمع‌های صنعتی - نظامی، پیوسته نقش تعیین‌کننده‌ای در مجموعه سیاست‌های خارجی و امنیتی امریکا دارند. به قول اسماعیل حسین‌زاده، نویسنده کتاب *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری امریکا، منافع امپراطوری نظامی - صنعتی در «سهام جنگ»* یا منافع مترتب بر جنگ است. صلح چه تحمیلی و چه جز آن برای تولیدکنندگان عظیم جنگ‌افزار به معنای کساد یا رکود اقتصادی در فروش است. افزون‌براین، وجود صلح، توجیه بودجه سرسام‌آور نظامی را دشوار می‌سازد (حسین‌زاده، ۱۳۸۹، ص ۳۰).

1. Nick Turse.
2. Fort of Mc Henry.
3. Chesapeake Bay.

منابع و مأخذ:

الف) فارسی:

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۶۲)، میلیتاریسم و عقب ماندگی اقتصادی جهان سوم، تهران، انتشارات فرهنگ، چاپ اول.
۲. شوسودوفسکی، میشل (۱۳۸۹)، جنگ امریکا با تروریسم در تحلیل نظم نوین جهانی، ترجمه جمشید نوایی، تهران، انتشارات نگاه، چاپ اول.
۳. کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)، "منطق سیاست خارجی امریکا؛ نظریه های نقش جهانی امریکا"، ترجمه گروه مترجمان، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. جانسون، چالمرز (۱۳۹۰)، برچیدن امپراطوری آخرین امید آمریکا، ترجمه خسرو کلانتری، تهران، انتشارات مهریستا.
۵. حسین زاده، اسماعیل (۱۳۸۹)، "اقتصاد سیاسی نظامی گری امریکا"، ترجمه پرویز امیدوار، نشر نی.
۶. دهشیار، حسین (بهمین و اسفند ۱۳۸۸)، "ناکامیهای امریکا در افغانستان"، اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال بیست و چهارم، شماره پنجم و ششم.
۷. ----- (بهار ۱۳۸۹)، "راهبرد ضد شورش باراک اوباما در افغانستان"، فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی، شماره ۳۱.
۸. راتکاف، دیوید (۱۳۸۹)، ابرطبقه، نخبگان قدرت جهانی و جهانی که می سازند، ترجمه احمد عزیزی، انتشارات کویر، چاپ اول.
۹. صفوی، رحیم (تابستان ۱۳۸۹)، "اهداف کوتاه مدت و بلند مدت امریکا در تهاجم نظامی به افغانستان"، فصلنامه علمی پژوهشی جغرافیای انسانی، سال دوم، شماره سوم، قابل رویت در:
http://www.sid.ir/fa/VEWSSID/J_PDF/24513890301.pdf
۱۰. عسگری، محمود (۱۳۹۰). قدرت افکنی؛ الزامی برای بازدارندگی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۱. میلز، سی رایت (۱۳۸۳). نخبگان قدرت، ترجمه بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب.

ب) خارجی:

12. Arney, George (18 September 2001). "US planned attack on Taliban", **BBC**.
13. Blank, Stephan J.(March2007). "US Interests in Central Asia and The Challenges to Them", Available at: <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdf>
14. Center for Cooperative Research (January3,2001). "Complete 9/11 Timeline", at; [www.Cooperative Research.org](http://www.CooperativeResearch.org)
15. "The CIA'S Intervention in Afghanistan", Interview with Zbigniew Brezinski , President Jimmy Carter's National Security Adviser" Le Nouvel Observateur , Paris,15-21 January 1998, Published in English, Available at: <http://www.globalresearch.ca/articles/BRZ110A.html>, 5 October 2001, italics added.
16. Col,I Steve (2004). "Ghost Wars: The Secret History of CIA, Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10,2001", New York , The Penguin Press.
17. Cordesman , Anthony A. and Arleigh .Burke(January 3,2012), "Afghanistan at the End of 2011: Part one – Trends in the War", Available at: https://csis.org/files/publication/120103_Afghan_War_at_End_Part_1.pdf
18. Dickinson, Laura A.(2011). **Outsourcing War & Peace**, Yale University Press, New Haven and London.
19. "Eisenhower's Farewell Address to the Nation", January 17, 196\ . Available at : <http://mcadams.posc.mu.edu/ike.htm>
20. Fisher, Daniel (4 February 2002), "Kabuled Together", **Forbes Online**, <http://www.forbes.com>
21. Hugh, Davies (24 August 1998). "Informers point the finger at bin Laden: Washington on alert for suicide bombers", **The Daily Telegraph** , London
22. GNU." Central Intelligence Agency" Wikipedia; The Free Encyclopedia,(2004). at: <http://en.wikipedia.org/wiki/CIA>

23. The National Commission on Terrorist Attacks upon the United States. “*The 9/11 Commission Report; Executive Summary*” August 5,2004. Available at: www. 9-11 Commission. Gov
24. Pike, John (June 2,2004). “*Al- Qaida*” , Available at; <http://fas.org/irp/word/paraladin.htm>
25. Pollin Robert and Garrett-Peltier, Heidi (2001). “*The U.S. Employment Effects of Military and Domestic Spending Priorities*”, **Political Economy Research Institute**, University Of Massachusetts, Amherst, available at: www.peri.umass.edu; National Priorities Project.
26. Rashid,Ahmed (November-Desember1999). “*The Taliban: Exporting Extremism*”, **Foreign Affairs**.
27. **Report of the Secretary General**, “*The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security*” UN A/66/369-S/2011/590, September 21, 2011.
28. Rosenberg, Mathew (2012) “*Afghanistan’s Soldiers Step Up Killings of Allied Forces*”, available at: <http://www.nytimes.com/2012/01/20/>
29. Jones Seth G(2009). “**In the Graveyard of Empires: America’s War in Afghanistan**”, New York : W.W.Norton. Available at: <http://www.usak.org.tr/dosyalar/dergi/pdf>
30. Senghaas,D. Op.Cit.,P.151, SIPRI Year book(1981) Stockholm International Peace Research Institute.
31. Turse,Nick(2008). **The Complex; How the Military Invades our Everyday Lives**, available at: <http://www.cla.purdue.edu/slc/main/documents/TheComplex.pdf>
32. Tyson, Ann Scott (2009), “*Pentagon Budget Devotes More to Afghanistan War than to Iraq*”, **Washington Post**, May 8, 2009, available at: <http://www.washingtonpost.com>
33. Young, Karen De.(June 23,2010). “*Weakening Possible Firing of McChrystal Compounds Sense of Peril in Afghanistan*” , **Washington Post**.
34. United Press International(UPI), (15 September 2001).
35. UNODC(2010).” Afghanistan Corruption Survey, Available at: <http://www.unodc.org/documents/data-and-analysis/Afghanistan-corruption-survey2010.pdf>
36. http://www.unodc.org/documents/crop-monitoring/Afghanistan/Afghanistan_opium_survey_2011_web.pdf
37. US House of Representatives : Statement by Rep. Dana Rohrbacher, Hearing of The House International Relations Committee on “ Global Terrorism And South Asia “ , **July 12, 2000**. Available at: <http://www.gpo.gov/fdsys/pkg/>
- 38.<http://www.armytimes.com/news/2011/02/ap-billions-paid-to-firms-that-defrauded-pentagon-020211/>
39. <http://peace-ipsc.org/fa>
40. <http://www.gpo.gov/fdsys/pkg/BILLS-106s579rs/pdf/BILLS-106s579rs.pdf>
41. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=90020610>
42. <http://english.ruvr.ru/2011/12/28/63042894.html>
43. <http://www.sipri.org/media/pressreleases/2011/milex>
44. <http://www.infowars.com/the-military-industrial-complex-is-ruining-the-economy/>
- 45.http://www.peri.umass.edu/fileadmin/pdf/published_study/PERI_military_spending_2011.pdf
46. [http://president.gov.af/Content/files/AFGAN-US%20Partnership\(Dari\).pdf](http://president.gov.af/Content/files/AFGAN-US%20Partnership(Dari).pdf)
47. <http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=969>
48. <http://www.defense.gov/>
49. www.defense.gov/news/Defense_Strategic_Guidance.pdf
50. http://en.wikipedia.org/wiki/Permanent_war_economy
51. <http://www.bls.gov/news.release/empsit.nr0.htm>
52. http://en.wikipedia.org/wiki/The_Star-Spangled_Banner
53. http://en.wikipedia.org/wiki/Military_Keynesianism
54. <http://mfa.gov.af/fa/news/14709>
55. The Asia Foundation,” *Afghanistan in 2011, A Survey of Afghan People*”, Available at: www.asiafoundation.org/country/afghanistan/